

# بیزوایان

ویکتور هوگو

ترجمه محمد رضا پارسایار



# ببینو ایان

ویکتور هوگو

ترجمہ محمد رضا پارسایار



## فهرست

### جلد اول

پیشگفتار مترجم ..... یازده

#### بخش اول: فانتین

۳	فصل اول: انسانی راست کردار
۸۷	فصل دوم: سقوط
۱۶۵	فصل سوم: در سال ۱۸۱۷
۲۱۵	فصل چهارم: آنجا که سپردن به مثابه رها کردن است
۲۳۵	فصل پنجم: سراشیب
۲۹۳	فصل ششم: ژاور
۳۰۹	فصل هفتم: قضیهٔ شان ماتیو
۴۰۵	فصل هشتم: پیامد

#### بخش دوم: کوزت

۴۳۳	فصل اول: واترلو
۵۱۵	فصل دوم: کشتی اریون
۵۳۷	فصل سوم: وفا به عهدی که با مرده بسته شد
۶۱۱	فصل چهارم: ویرانکدهٔ گوریو
۶۳۵	فصل پنجم: شکار شبانه سگ آرام می خواهد
۶۷۹	فصل ششم: محلهٔ پتی پیکپوس
۷۲۱	فصل هفتم: در حاشیه

فصل هشتم: گورستان‌ها هر چه را تحویلشان بدهند می‌پذیرند ..... ۷۴۱

### بخش سوم: ماریوس

۸۱۳	فصل اول: بررسی جزئیات پاریس
۸۴۹	فصل دوم: بورژوازی بزرگ
۸۶۵	فصل سوم: پدر بزرگ و نوه
۹۱۹	فصل چهارم: یاران آ.ب.ث.
۹۶۷	فصل پنجم: مزیت بدبختی
۹۹۷	فصل ششم: قران دوستاره
۱۰۲۳	فصل هفتم: خروس خوان
۱۰۳۷	فصل هشتم: فقیر بدنهاد
۱۱۶۵	اعلام

### جلد دوم

#### بخش چهارم: شعر عاشقانه کوچۀ پلومه و حماسه کوچۀ سن‌دنی

۳	فصل اول: صفحاتی از تاریخ
۵۷	فصل دوم: اپونین
۸۳	فصل سوم: خانه کوچۀ پلومه
۱۳۳	فصل چهارم: شاید کمک زمینی کمک آسمانی باشد
۱۴۹	فصل پنجم: آنچه پایانش به آغازش نمی‌ماند
۱۷۳	فصل ششم: گاوروش کوچولو
۲۲۷	فصل هفتم: لوتر
۲۶۱	فصل هشتم: غم‌ها و شادی‌ها
۳۱۱	فصل نهم: کجا می‌روند؟
۳۲۳	فصل دهم: ۵ ژوئن ۱۸۳۲
۳۵۷	فصل یازدهم: ذره به طوفان می‌پیوندد
۳۷۵	فصل دوازدهم: کُرنت
۴۲۵	فصل سیزدهم: ماریوس به تاریکی گام می‌نهد

## فهرست

هفت

- فصل چهاردهم: شکوه نومیدی ..... ۴۴۱  
فصل پانزدهم: کوچۀ لوم آرمه ..... ۴۶۹

### بخش پنجم: ژان والزان

- فصل اول: جنگ در میان چهار دیوار ..... ۴۹۷  
فصل دوم: روده لویاتان ..... ۶۱۹  
فصل سوم: لجن، اما جان دار ..... ۶۴۷  
فصل چهارم: ژاور آشفته حال ..... ۷۰۵  
فصل پنجم: نوه و پدر بزرگ ..... ۷۲۳  
فصل ششم: بی خوابی ..... ۷۶۷  
فصل هفتم: آخرین جرعه جام ..... ۸۰۳  
فصل هشتم: دم غروب ..... ۸۳۹  
فصل نهم: واپسین شب، واپسین سپیده ..... ۸۵۹  
اعلام ..... ۹۰۹

## فهرست

### جلد دوم

#### بخش چهارم: شعر عاشقانهٔ کوچهٔ پلومه و حماسهٔ کوچهٔ سن دنی

۳	فصل اول: صفحاتی از تاریخ
۵۷	فصل دوم: ایونین
۸۳	فصل سوم: خانهٔ کوچهٔ پلومه
۱۳۳	فصل چهارم: شاید کمک زمینی کمک آسمانی باشد
۱۴۹	فصل پنجم: آنچه پایانش به آغازش نمی ماند
۱۷۳	فصل ششم: گاوروش کوچولو
۲۲۷	فصل هفتم: لوتر
۲۶۱	فصل هشتم: غم‌ها و شادی‌ها
۳۱۱	فصل نهم: کجا می روند؟
۳۲۳	فصل دهم: ۵ ژوئن ۱۸۳۲
۳۵۷	فصل یازدهم: ذره به طوفان می پیوندد
۳۷۵	فصل دوازدهم: کزنت
۴۲۵	فصل سیزدهم: ماریوس به تاریکی گام می نهد
۴۴۱	فصل چهاردهم: شکوه نومیدی
۴۶۹	فصل پانزدهم: کوچهٔ لوم آرمه

#### بخش پنجم: ژان والژان

۴۹۷	فصل اول: جنگ در میان چهار دیوار
-----	---------------------------------

۶۱۹	.....	فصل دوم: رودۀ لویاتان
۶۴۷	.....	فصل سوم: لجن، اما جان دار
۷۰۵	.....	فصل چهارم: ژاور آشفته حال
۷۲۳	.....	فصل پنجم: نوه و پدر بزرگ
۷۶۷	.....	فصل ششم: بی خوابی
۸۰۳	.....	فصل هفتم: آخرین جرعهٔ جام
۸۳۹	.....	فصل هشتم: دم غروب
۸۵۹	.....	فصل نهم: واپسین شب، واپسین سپیده
۹۰۹	.....	اعلام

زود، در هجده یا بیست سالگی، برایش زن گرفت. می‌گویند با این ازدواج شارل میریل موجب برانگیختن شایعات بسیاری دربارهٔ خودش شده بود. او با آنکه نسبتاً ریزنقش بود متشخص، آراسته و خوش ذوق بود و بخش نخست زندگی‌اش سراسر صرف محافل و توجه به زنان شده بود. انقلاب که شد، روند رویدادها شتاب بیش‌تری گرفت. خانواده‌های حکومتی خلع و رانده شدند، تحت تعقیب قرار گرفتند و پراکنده شدند. از همان نخستین روزهای انقلاب، آقای شارل میریل به ایتالیا مهاجرت کرد. در آنجا همسرش، که از دیرباز از سینه‌درد رنج می‌برد، جان سپرد. او هیچ فرزندی نداشت. بعداً چه بر سر آقای میریل آمد؟ آیا فروریختن جامعهٔ پیشین فرانسه، سقوط خاندانش، یا شاید هولناک‌تر از آن، از نظر مهاجرانی که رشد فاجعه را از دور می‌دیدند، رویدادهای غم‌انگیز سال ۱۹۳ در او اندیشهٔ کناره‌گیری و انزوا را پرورش دادند؟ آیا، در اثنای تفریحات و عشق‌ورزی‌هایی که زندگی‌اش را فرا گرفته بودند، ناگهان ضربه‌ای مرموز و هولناک او را به خود آورده بود، ضربه‌ای که گاه بر مردی که بلایای عادی از پا در نمی‌آوردندش وارد می‌شود و زندگی و سرنوشتش را دگرگون می‌کند؟ کسی نمی‌داند. فقط می‌دانیم که وقتی از ایتالیا برگشت کشیش بود. در ۱۸۰۴، آقای میریل کشیش برینیول<sup>۲</sup> بود. او دیگر سال خورده بود و در انزوای کامل به سر می‌برد.

هنگام تاج‌گذاری، برای انجام کاری کوچک مربوط به حرفه‌اش، که چیز زیادی از آن نمی‌دانیم، به پاریس رفت. برای امور کلیسا، در میان افراد بانفوذ به عالی‌جناب کاردینال فِش<sup>۳</sup> توسل جست. یک روز که امپراتور به دیدار دایی‌اش آمده بود، کشیش شایسته، که در اتاق

۱. در سال ۱۷۹۳، لویی شانزدهم و بسیاری از سلطنت‌طلبان اعدام شدند.

۲. Brignolles؛ شهری در جنوب فرانسه

۳. Cardinal Feshe؛ دایی ناپلئون (۱۸۳۹-۱۷۶۳)



انتظار بود، سر راه اعلیٰ حضرت قرار گرفت. ناپلئون، که دید این مرد سال خورده با کنجکاوای نگاهش می‌کند، برگشت و به تندى پرسید:

— این مردک کیست که این طور مرا نگاه می‌کند؟

آقای میریل گفت:

— شما مردکی را می‌بینید و من بزرگ‌مردی را. هر یک از ما می‌تواند از این دیدار بهره‌بردار.

همان شب، امپراتور نام این کشیش را از کار دینال پرسید، و مدتی بعد، آقای میریل از اینکه به سمت اسقفی منصوب شده بود شگفت‌زده‌

ند.

از حکایات مربوط به نخستین بخش زندگی آقای میریل کدام یک اقعیت داشت؟ کسی نمی‌دانست. پیش از انقلاب، خانواده‌های اندکی خانواده میریل را می‌شناختند.

آقای میریل وارد شهر کوچکی شده بود که پر از آدم‌های یاهو بود و در آن از افراد فکور خبر چندانی نبود. او باید این وضع را تحمل می‌کرد، چرا که اسقف بود و چاره‌ای جز این نداشت. اما، شاید برف‌هایی که پشت سرش می‌زدند فقط حرف بود، یعنی سخن بی‌اساس، بایعه، حتی کم‌تر از حرف، به زبان رسای جنوبی‌ها: خزعبلات.

هر چه بود، پس از نه سال اسقفی و اقامت در دینئی، همه این حکایات که در آغاز نقل مجالس شهرهای کوچک و آدم‌های کوچک بد به کلی به فراموشی سپرده شد. کسی جرئت نداشت درباره‌اش برفی بزند و حتی کسی جرئت نداشت به خاطرش آورد.

آقای میریل با پیردختری وارد دینئی شده بود، خواهرش دوشیزه تیستین، که ده سال کوچک‌تر از او بود.

خدمتکارشان خانمی هم‌سن و سال دوشیزه باتیستین بود. او را نام مگلوار صدا می‌زدند. او، که مدتی در خدمت آقای کشیش بود، حالا صاحب دو عنوان بود: خدمتکار دوشیزه و پیشخدمت عالی جناب.